

دوره تاریخ ۱۸، ۹، ۲۸
کتابی توزیع شده نزدی در حلب در منطقه
خود به کوالات استان حلب در حلب
دار شماره کیشان ۱۸ هجری در حلب عالی بکس
۱۸

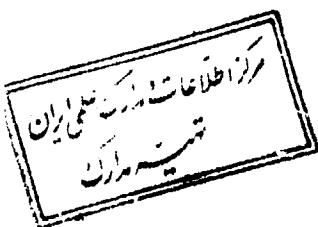
۱۸

۱۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرکز اطلاعات و کتابخانه عمومی ایران
تعمیرات

۳۱۳۴۱



دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه کارشناسی ارشد

عنوان

«مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین متأخر»

استاد راهنما:

دکتر سهراب علوی نیا

استاد مشاور:

دکتر منوچهر صانعی

۸۸۱۸

تهیه و تنظیم:

تورج قره‌گزی

مهرماه ۱۳۷۸

۳۱۳۴۱

تقدیر و سپاس

از خداوند سپاسگزارم که توفیق تحصیل علم را نصیب بنده نمود و لوازم و امکانات آن را برایم فراهم کرد. از او می‌خواهم که کسب علم را وسیله‌ای جهت هدایت بنده بسوی خودش قرار دهد. از همه اساتید محترم گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی که هر یک به نحوی باروشن‌گریهایشان چراغ راهم بوده‌اند، تشکر می‌کنم بویژه استاد ارجمند آقای دکتر سهراب علوی نیا که مسئولیت راهنمایی این رساله را پذیرفتند و با دقت و حوصله در مراحل کار نظارت داشتند و نکات لازم را گوشزد نمودند، و استاد گرامی آقای دکتر منوچهر صانعی که مشاوره رساله را پذیرفتند و در جریان کار از هیچ مساعدتی دریغ نورزیدند.

توضیح

در این نوشتار، «رساله منطقی - فلسفی» به اختصار رساله، و «پژوهشهای فلسفی» به اختصار پژوهشها نوشته شده‌اند.

فهرست مطالب

شماره	عنوان
۱	مقدمه
۱۳	زندگینامه ویتگنشتاین
۱۶	بخش اول: زبان و معنا
۱۷	- فصل اول: (زبان)
۱۷	ویتگنشتاین متقدم
۲۷	ویتگنشتاین متأخر
۴۲	- فصل دوم: (معنا)
۴۲	ویتگنشتاین متقدم
۴۹	ویتگنشتاین متأخر
۵۸	بخش دوم: فلسفه
۵۹	ویتگنشتاین متقدم
۶۹	ویتگنشتاین متأخر
۱۱۵	مؤخره

مقدمه

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تحلیل^(۱) زبانی و منطقی علیه هگل گرایی^(۲) پدیدار شد. از نخستین پیشتازان این جریان تازه، مور^(۳)، راسل^(۴)، و فرگه^(۵) بودند. ایشان را فیلسوفان تحلیلی خوانده‌اند، زیرا معتقد بودند که زبان متعارف و عامیانه خالی از دقت و وضوح است و نمی‌تواند بطور جدی برای فیلسوف معرفت بخش باشد. از این رو باید با شیوه‌های تحلیلی آن را کاوید و به لایه‌های زیرین، یعنی گزاره‌های اصیل‌تر، دست یافت. ویتگنشتاین متقدم تقریباً در چنین فضایی به تفکر و ارایه نظرات خویش پرداخت.

بطور کلی ویتگنشتاین خواهان جستجو و فهم چه چیز است؟ در «پیشگفتار» رساله منطقی - فلسفی می‌خوانیم: «این کتاب با مسایل فلسفی سروکار دارد و تا آنجا که من تصور می‌کنم، نشان می‌دهد که طرح چنین مسایلی مبتنی بر بد فهمی منطق زبان است. منظور کتاب را می‌توان در چند

1. analysis

2. Hegelianism

3. Moore

4. Russell

5. Frege

کلمه زیر خلاصه کرد: آنچه را که اصولاً می توان گفت، می توان بروشنی گفت، و درباره آنچه نمی توان سخن گفت، باید خاموش ماند.

بنابراین هدف کتاب آن است که به اندیشه مرز نهد - یا شاید نه به اندیشه، بلکه به بیان اندیشه مرز نهد. چه برای آنکه بتوان به اندیشه مرز نهاد، باید بتوان دو سوی این مرز را اندیشه کرد (بنابراین، ما باید چیزی را بیندیشیم که نمی توان آن را اندیشید).

بنابراین مرز را می توان تنها در قلمرو زبان کشید و آنچه را که آن سوی مرز می ماند، می توان بسادگی بدون معنا دانست.^(۱)

او برای توضیح و دستیابی به هدفش، در رساله هفت تز اصلی را چنین مطرح می کند:

۱. جهان تمامی آنچه است که وضع واقع است.
۲. آنچه واقع است - یعنی واقعیت - بودن امور واقع است.
۳. تصویر منطقی واقعیتها، اندیشه است.
۴. اندیشه، گزاره معنادار است.
۵. گزاره، تابع ارزش صدق^(۲) گزاره های بنیادین^(۳) است.
۶. صورت کلی تابع ارزش صدق، این است $[N(\xi), \bar{p}]$.
۷. آنچه نمی توان درباره اش سخن گفت، باید درباره اش خاموش ماند.

رساله از این هفت تز تشکیل شده و بقیه مطالب آن به کمک دستگاهی اعشاری میان این هفت تز

۱. رساله، «پیشگفتار».

2. truth-function

3. elementary propositions

شماره گذاری و گنجانیده شده‌اند. دو تز نخست، اساس هستی شناختی فلسفه او را بیان می‌کنند (جهان، امر واقع، واقعیت). تز سوم نحوه گذر از هستی شناسی به معرفت شناسی او را بیان می‌کند (اینکه ارتباط میان جهان و اندیشه‌های درباره جهان چگونه است). تز چهارم بررسی زبان را آغاز می‌کند (گزاره‌های معنادار به عنوان وسیله صورتبندی کردن اندیشه‌ها). تز پنجم و ششم به ساختمان درونی زبان می‌پردازند و قالبی را طراحی می‌کنند که بتوان به کمک آن، هر جمله معناداری را بیان کرد. ولی تز هفتم تلویحاً به امور اندیشیدنی و نااندیشیدنی و اهمیت آنها اشاره دارد. ویتگنشتاین در نامه‌ای به فیکر^(۱) می‌نویسد:

زمانی در این اندیشه بودم که چند کلمه درباره این مطلب در مقدمه آن بنویسم، که البته در مقدمه کنونی آن نیست، لیکن اکنون آن را برای شما می‌نویسم چون ممکن است موجب راهنمایی شما شود: می‌خواستم بنویسم که کتاب من از دو قسمت تشکیل شده است: یک قسمت همان است که می‌بینید ولی قسمت دیگر قسمتی است که ننوشته‌ام، و دقیقاً همین قسمت دوم است که مهم است. زیرا کتاب من حدود امر اخلاقی یا آنچه اخلاقی است را گویی که از درون تعیین می‌کند؛ و من یقین دارم که این حدود را به سخن دقیق فقط از همین طریق می‌توان تعیین کرد. خلاصه کنم، به اعتقاد من: همه حرفهای مفتی

1. Ficker

که امروز می‌گویند من در اثر خود با خاموش ماندن درباره آن نشان

داده‌ام... توصیه می‌کنم که فعلاً مقدمه و نتیجه را بخوانید چون آنها نکته

مذکور را بسیار روشن بیان می‌کنند.^(۱)

ویتگنشتاین پس از انتشار رساله، با این پندار که مسایل فلسفه را بکلی حل کرده است، از فلسفه کناره گرفت و به تدریس در یک مدرسه ابتدایی در اتریش پرداخت. ولی پس از چند سال باز به فلسفه روی آورد، اما این بار به روشی متفاوت با روش رساله: او همچنان در آثار متأخر خود، زبان، معنا، مسایل فلسفه، و غیره، را می‌کاود، ولی اگر رساله بیانگر یک زبان یگانه است، اثر متأخر و بویژه پژوهشهای فلسفی او کثرت و تنوع زبانها، بازیهای زبانی^(۲)، را مطرح می‌کنند. اگر در رساله گزاره‌های اصیل و معنادار، صرفاً گزاره‌های علوم تجربی اند، در آثار متأخر این نگرش بشدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد و معنایه مثابه استعمال^(۳) در زمینه‌ها^(۴) و بازیهای زبانی مختلف مطرح می‌شود؛ حتی یک حرکت بدنی هم می‌تواند در بستر و زمینه خاص خود دارای معنا باشد. اگر در رساله، منطق نمادین مرزهای اندیشه و معنا را معین می‌کند، در آثار متأخر منطق به مثابه «گرامر»^(۵) معرفی می‌شود.

از مقاله «ملاحظات در باب صورت منطقی»^(۶) که ویتگنشتاین برای «انجمن ارسطویی» نوشت، معلوم است که او هنوز آموزه‌های اساسی رساله را تصدیق می‌کرده است. ولی با این وجود، این مقاله شامل یک نقادی مهم در باب رساله است که مسیر تحول اخیر او را نشان می‌دهد: به روش

۱. نقل از: اعتماد، شاپور، دیدگاهها و برهانها...، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۷.

2. language-games

3. use

4. contexts

5. grammar

6. Some Remarks on Logical Form

کاملاً پیشینی^(۱) رساله حمله می‌شود و او اکنون ملاحظه می‌کند که زبان چگونه عملاً استعمال می‌شود. این یکی از تفاوت‌های عمده ویتگنشتاین متقدم و متأخر است.

سالهایی را که ویتگنشتاین در مدرسه ابتدایی به تدریس پرداخت را می‌توان در شکل‌گیری فلسفه اخیرش عاملی تعیین کننده دانست. تدریس چگونگی خواندن، نوشتن، شمردن، و غیره، و تجربه تألیف یک «واژه نامه برای مدرسه‌های ابتدایی»^(۲) باید در نظرگاه اخیر ویتگنشتاین سهیم بوده باشند. مثلاً جز با مشاهده اینکه کودک چگونه یک واژه را استعمال می‌کند، آدمی چگونه در می‌یابد که آیا او معنای واژه را می‌داند؟ و آیا توضیح معنای یک واژه به کودکان دقیقاً همانا آموزش استعمال واژه به ایشان نیست؟

افزون بر این، می‌توان به سهم نقادیهای فرانک رمزی^(۳) و پیرو سرافا^(۴) در تحول اندیشه وی اشاره کرد. رمزی این اعتقاد رساله که صرفاً در چارچوب منطق می‌توان با معنا اندیشید را مورد انتقاد قرار می‌دهد. درونمایه نقادی سرافا کاملاً روشن نیست زیرا او درباره فلسفه چیزی نوشته است. تنها چیزی که اندکی درباره خصوصیت نقادی سرافا می‌گوید، حکایتی است که ویتگنشتاین به ملکم^(۵) گفته است: «یک روز... وقتی ویتگنشتاین پافشاری می‌کرد که یک گزاره و چیزی که بوسیله آن توصیف می‌شود، باید یکجور «صورت منطقی»^(۶) و یکجور «کثرت منطقی»^(۷) داشته باشند، سرافا با پاک کردن زیر چانه‌اش همراه با حرکت نوک انگشتانش به سوی بیرون، هیأتی شبیه به اهالی ناپل^(۸) را به خود گرفت آنگاه که ایشان می‌خواهند چیزی مانند بیزاری یا تحقیر را برسانند. مثال

1. a priori

2. Wörterbuch Für Volksschulen

3. Frank Ramsey

4. Piero Sraffa

5. Malcolm

6. logical form

7. logical multiplicity

8. Naple

سرافا در ویتگنشتاین این احساس را ایجاد کرد که اصرار بر یگانگی یک گزاره با آنچه بوسیله گزاره توصیف می شود، یاوه است. این [حادثه]، تأکید او بر این مفهوم که یک گزاره باید، به معنای دقیق کلمه، «تصویر» واقعی باشد که توصیف می کند را در هم شکست.^(۱)

همچنین دیدگاههای متأخر او در خصوص زبان، منبع دیگری نیز داشت: اندیشه‌های ویلیام جیمز^(۲). او در برخی از درسها، از اصول روانشناسی جیمز استفاده می کرد و مطالعه کتاب تنوعهای تجربه دینی^(۳) او را به برخی دوستانش توصیه میکرد. جیمز در آغاز دومین سخنرانی اش در باب تنوعهای تجربه دینی می نویسد: «بیشتر کتابهای درباره فلسفه دین می گویند که با یک تعریف دقیق از ماهیت آنچه در بر دارند، شروع کنند»؛ و اندکی بعد می گوید: «یک ذهن نظریه پرداز همیشه به ساده کردن فوق العاده موضوعاتش گرایش دارد. این ریشه همه آن مطلق گرایی^(۴) و جزم گرایی^(۵) یکسویه‌ای است که فلسفه و دین هر دو بوسیله آنها مورد هجوم قرار گرفته‌اند. بگذارید که بی درنگ به دیدگاهی یکسونگر درباره موضوعمان فرو نیفتیم، بلکه بعکس، ابتدا آزادانه بپذیریم که می توانیم احتمالاً نه جوهری یگانه، بلکه خصوصیات متعددی را بیابیم که متناوباً می توانند برای دین متساویاً مهم باشند.» و او در نخستین سخنرانی اش می گوید: «برای فهم درست یک چیز، باید هم آن را بواسطه محیطش دید و هم در خودش»، و: «همیشه اهمیت یک چیز را میتوان با ملاحظه اغراقها و انحرافهایش، معادلها و جایگزینها و نزدیکترین بستگیهایش در هر جا، بهتر فهمید.»

حضور این اندیشه‌ها را می تون در پژوهشها دید: حمله به اصالت ماهیت^(۶)، طرح شباهت

1. Malcolm, *Ludwig Wittgenstein: A Memoir*, London, 1958, p. 69.

2. William James

3. *The Varieties of Religious Experience*

4. absolutism

5. dogmatism

6. essentialism

خانوادگی^(۱)، استفاده از مثالهای فراوان، تأکید بر «شرایط»، مسلماً با اندیشه‌های جیمز ارتباطی نزدیک دارند.

منبع مهم و تأثیرگذار دیگری که می‌توان ذکر کرد، کتاب اصول مکانیک^(۲) نوشته هاینریش هرتس^(۳) است. هرتس در مقدمه کتابش می‌نویسد:

به نظر می‌رسد آن جمله‌هایی که آدمی با تکرار خسته کننده می‌شنود، اینکه هنوز ماهیت نیرو یک راز است، اینکه از مسایل عمده فیزیک همانا پژوهش ماهیت نیرو است، و غیره، این گواه مؤثر را تقویت می‌کنند. به همین نحو، متخصصان برق همواره در خصوص ماهیت برق مورد حمله قرار می‌گیرند. اکنون چرا مردم به همین نحو هرگز نمی‌پرسند که ماهیت طلا، یا ماهیت شتاب چیست؟ من تصور می‌کنم که در این مورد باید قایل به تمایز شد. با عبارات «شتاب» و «طلا» ما شمار بزرگی از روابط را به عبارات دیگر می‌پیوندیم؛ و میان همه این روابط، هیچ تناقضی نمی‌یابیم که ما را بیازارد. بنابراین خشنودیم و دیگر بیشتر نمی‌پرسیم. ولی ما پیرامون عبارات «نیرو» و «برق» روابطی بیش از آنچه بتوان کاملاً در میان خودشان سازگار کرد، انباشته‌ایم. ما در این باره احساسی مبهم داریم و می‌خواهیم چیزها را

1. family-resemblance

2. The Principles of Mechanics

3. Heinrich Hertz

روشن گردانیم. آرزوی مغشوش ما بیان خود را در این پرسش
مغشوش در خصوص ماهیت نیرو و برق می‌یابد. ولی پاسخی را که
طالبیم، بواقع پاسخی بدین پرسش نیست. موضوع همانا فهم روابط
تازه و بیشتر و فهم ارتباطهای موجود میان آنچه از پیش می‌شناختیم و
از این رو احتمالاً کاهش شمار آنها نیست. وقتی این تناقضهای رنج آور
از میان برخیزند، پرسش در خصوص ماهیت نیرو و پاسخ داده نشده
است؛ بلکه ذهنهای ما که دیگر رنجور نیست از پرسشهای نابجا باز
خواهد ایستاد. ... ما بر این باوریم، ... که کاستیهای موجود فقط
کاستیهای صوری اند؛ و با مرتب کردن متناسب تعاریف و مفاهیم، و با
مراقبت بجا در نحوه بیان، می‌توان از هر بی‌تمایزی و بی‌یقینی دوری
کرد... (۱)

این نقل قول نسبتاً طولانی را آوردیم تا شباهت پیشنهاد ارایه شده توسط هر تس برای حل کردن (یا
بیشتر منحل کردن) مسایل فلسفه علم را با روشهای پیشنهادی ویتگنشتاین در خصوص حل کردن
یا منحل کردن مسایل فلسفی، نشان دهیم.

شرح موضوعهای طرح شده در رساله و پژوهشها را در فصلهای آینده خواهیم خواند. اکنون

۱. نقل از:

K. T. Fann, *Wittgenstein's Conception Of Philosophy*, Oxford, Basil Blackwell, p. 59.

تلقى او از «فلسفه» و طرح دیدگاههایی متفاوت با آن و اهمیت مسأله را بررسی می‌کنیم.

او در پژوهشها مسایل فلسفه را برخاسته از عدم فهم منطق زبان می‌داند و معتقد است که آن مسایل را باید «منحل»^(۱) کرد (چگونگی و روشهای آن در بخش دوم بررسی خواهند شد). مسایل فلسفی باید کاملاً ناپدید شوند: «هدف فلسفی ویتگنشتاین همانا رسیدن به نتایج نبود، بلکه ارایه پذیرش تدریجی این واقعیت بود که کوششهای ما برای تبیین، [بی حاصل و] تهی اند... پس ما باید در برابر تلاش برای جمع بندی، یا آزمودن نتایج شگفت‌انگیز، به نحو فلسفی، مقاومت کنیم، و بعکس اجازه دهیم یک سری روشن‌سازها که در آنها مسأله فلسفی... کاملاً ناپدید می‌شود، انجام شوند.»^(۲) اگر مسایلی فلسفی باید کاملاً ناپدید شوند، برخی معتقدند که پس هدف همانا رسیدن به وضوحی کامل است: «اینجا اندیشه این است که با تعقیب یک روش بررسی موارد خاص، وضوح کامل درباره مورد خاص، ممکن است. و حتی اگر چه وضوح درباره یک نمونه منفرد یک پدیده متنازع فيه^(۳) هنوز وضوح کامل درباره آن نیست، آدمی می‌تواند بررسی را وقتی وضوح کامل حاصل شد، متوقف کند.»^(۴)

به اعتقاد ویتگنشتاین، فلسفه درباره واقیعت معرفتی به ما نمی‌دهد و اصلاً مربوط به واقیعت نیست. این آشکارا مخالف با دیدگاههای سنتی و حتی برخی دیدگاههای معاصر در باب فلسفه

1. dissolve

2. Mc Ginn, Marie, *Wittgenstein and Philosophical Investigations*, London, Routledge, 1997, p. 29.

3. problematic

4. Peterman, Janes, *Philosophy As Therapy: An Interpretation and Defense of Wittgenstein's Later Philosophical Project*, Albany: State University of New York Press, 1992, p. 19.

است. اینجا بنا به اهمیت موضوع باختصار به دو دیدگاه برتراند راسل که مشخصاً یک فیلسوف تحلیلی است و دیگری دیدگاه کارل پوپر^(۱) که مشخصاً یک فیلسوف علم است، اشاره میکنیم.

«تا آنجا که مایه و انگیزه اساسی فلسفه مطرح است، فلسفه همواره برای راسل معرفت جویی، یعنی جست و جوی حقیقت عینی بوده است. و این اعتقاد را ابراز داشته که یکی از وظایف عمده فلسفه دریافتن و تفسیر کردن جهان است، و حتی تا حد مقدور، کشف ماهیت غایی واقعیت. ... به علاوه، در مقام مقایسه اهداف و آروزیهای فلسفه با نتایج حاصله واقعی، گاه چنان سخن گفته است که گویی تنها وسیله کسب چیزی است که به حق میتواند معرفت نامیده شود. ولی اینها همه این واقعیت را تغییر نمی دهد که نظر به آنچه باید رهیافت، انگیزه و اهداف فیلسوف باشد، راسل نظر گاهی داشته است که به نحو معقول می توان آن را نظرگاه سنتی نامید. این امر در نوشته های اولیه او آشکار است؛ همچنین در حمله بعدی او به فلسفه زبانی نیز مشهور است، یعنی به فلسفه ای که انحصاراً در هوای طرح ریزی زبان باصطلاح عرفی است؛ و دلیل او در این حمله این بوده است که فیلسوفان این نحله وظیفه مهم تعبیر و تفسیر کردن جهان را و نهاده اند.»^(۲)

کارل پوپر می نویسد: «زبان کاوان منکر وجود مسائل اصیل فلسفی هستند و می پندارند که اگر هم مسأله ای در فلسفه باشد، زائیده نحوه کاربرد زبان و معانی الفاظ است. حال اینکه به اعتقاد من دست کم یک مسأله فلسفی [اصیل] هست که هر متفکری را به طلب وامی دارد. مقصودم مسأله جهان شناسی است؛ یعنی شناخت همان جهانی که ما و معرفتمان جزو آن هستیم. من علم را

1. Karl Popper

۲. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه از بنیام تاراسل، جلد هشتم، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۷۰، صص ۳-۵۲۲.